

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عصر (جله پنجم)

ختم مفهومی اسناد اخوت ۹۵/۶/۲۷

برای این که خدا توفیق دهد تا بتوانیم به وجه شایسته‌ای در دنیا زندگی کنیم و به وجه شایسته‌ای از این دنیا برویم

صلوات

برای این که موانع مختلف زندگی را به وجه احسن طی کنیم و خودمان به امنیت برسیم و دیگران را نیز به امنیت

برسانیم صلوات

چند جلسه‌ای است که پیرامون سوره مبارکه عصر مطالبی را مطرح کردیم. تعریف ایمان و مولفه‌ها و نظام‌سازی مطرح شد. امروز جمع بندی بحث ایمان را انجام می‌دهیم و بعد وصیت را مطرح می‌کنیم.

وصیت با بحث غدیر مرتبط است. در عید غدیر وصی رسول (صلی الله علیه و آله) مشخص شد. عید غدیر، عید وصایت است.

نگاهی به خطبه غدیر داریم. در حوزه روشی هم می‌خواهیم تعریف وصیت را از آیات قرآن بدست آوریم.

برای جمع بندی بحث ایمان از دو کتاب فرآیندشناسی و نظام‌سازی ایمان نقشه‌های ابتدایی‌شان بررسی شود.

ایمان با امنیت فردی و اجتماعی بروز پیدا می‌کند. جامعه‌ای که ایمان ندارد امنیت ندارد. غرب امنیت ندارد. فرآورده‌های غربی معلوم نیست که چه عواقبی را ایجاد می‌کند. اگر کسی هم از غرب طرفداری کند سرش را مثل کبک زیر برف کرده است.

امنیت با اتصال به حق ایجاد می‌شود. با قوانین و مقررات نمی‌توان امنیت ایجاد کرد. ایمان مقدمه، لازمه و نتیجه دارد.

مقدمه: تصدیق است. از نوع معرفت است. به نیاز و بی‌اعتباری دنیا واقف شود. در این صورت حقیقت که از جنس ذکر است بیشتر در او ایجاد می‌شود و با ریزش این حقیقت بیشتر می‌تواند توکل و اعتماد کند و آرامش داشته باشد.

اگر انسان چنین نشد یعنی مقدمه را ندارد و باید معرفتش را فعال کند. در مرحله بعد باید توکلش را فعال کند. یعنی نسبت به دنیا و آخرت شناخت پیدا کند و در این دنیا بستر محکمی را انتخاب کند.

مرحله اول: فعال‌سازی معرفت

مرحله دوم: فعال‌سازی بستر توکل

مرحله سوم: نزول روح ایمان که همان ذکر است.

مرحله چهارم: صفات ایمان

مرحله پنجم: نتایج ایمان

مرحله اول تا سوم، تفکر تا علم است. مرحله چهارم و پنجم فعل تا عمل است. دقیقاً روی نقشه ساختار وجودی قرار می‌گیرد.

کتاب نظام‌سازی همین جریان را از منظر ایمان در جامعه بررسی کرده‌ایم.

تیترها:

- **محورهای نظام‌سازی ایمان**

- **خروج از ظلمات به نور**

برای خارج شدن از ظلمات به سمت نور باید توکل کرد و روح توکل، شکر است. این که بدانی هر نعمتی را چگونه استفاده کنی توکل است. پس برای نظام‌سازی باید به نزول ایمان، بروز ایمان و نتیجه ایمان دعوت کرد. در سوره غافر مومن آل فرعون هنگام آشکارسازی ایمانش حرف‌هایی زده که بسیار جالب است.

دعوت به معرفت: روشنگری نسبت به دنیا و آخرت، نسبت به بینات، ایجاد نگرانی و تهدید به عذاب، دعوت به عذاب. روشنگری نسبت به نتیجه ی ایمان و بحث صبر. دعوت به نزول ایمان با دعوت به تبعیت از ولی حق صورت می گیرد.

- **دعوت به بروز ایمان**

- **دعوت به نتیجه ایمان**

دعوت به ایمان در فضای مکی با فضای مدنی متفاوت است. که با دعوت به عاقبت‌نگری با سیر در زمین اتفاق می افتد. نزول ایمان با بحث نماز و ذکر اتفاق می افتد. دعوت به اظهار ایمان در جامعه باعث می شود که تقویت ایمان صورت بگیرد. دعوت به خلق صحنه‌های مثبت شده همراه با ایمان که مثلاً با دعوت به رزمنده بودن و شجاع بودن و ماندن در معرکه صورت می گیرد. احکام ایمان را تقویت می کنند. این ایمان مدنی است.

- **تقویت قول سدید**

بالا بردن تبعیت و اطاعت که مربوط به نظام‌سازی ایمان در فضای مدنی است.

- **موضع‌گیری صریح و استکبارستیزی**

در جامعه مدنی امتحان‌ها سخت‌تر و پیچیده‌تر می شود. در بعضی سوره‌ها دعوت به ایمان توسط انبیاء رنگ خون می گیرد و سخت‌تر می شود. سوره احزاب حدوداً سال چهارم هجری نازل شده است. یعنی پنج سال قبل از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله). از جنبه‌های مختلفی ایمان را غلیظ‌تر می کند.

خطاب‌های "یا ایها الذین آمنوا" در قرآن مربوط به معرفت‌سازی است.

خطاب‌هایی که برای مومنین آمده برای صفات است.

خطاب‌های "ان الذین آمنوا" "یا الذین آمنوا" برای دعوت به آثار و نتایج بروز ایمان است.

بالاترین سطح ایمان "الذین آمنوا" هستند.

در دعوت به ایمان ۴ شأن فعال می شود.

- **شأن اندازی:** هشدار دادن یا هشیاری دادن.
- **شأن اندازی تبشیری:** حقیقت و حکمی را نازل می کند تا افراد تبعیت کنند.
- **شأن بشارتی:** عده ای به حکم عمل می کنند.
- **شأن شاهد بودن و شهادت دادن**

شاهد یعنی کسی که ایمان جمع را با او می سنجد. شاهد، شاخص ایمان است. مثل امیرالمومنین (علیه السلام)

امیرالمومنین (علیه السلام) ارکان ایمان را جهاد، یقین، صبر و عدل معرفی می کند.

هر کدام از این ها هم چهار دسته دارند. برای بررسی بیشتر به کتاب مراجعه کنید. ایمان بروز امنیت است. کتاب نظام سازی بخشی دارد در ادبیات. اقرار به لسان را توضیح می دهد. از ادبیات یک جمع می توان ایمان شان را سنجد. ایمان آموزش دانی است و جامعه در این صورت می تواند ایمانش را افزایش دهد.

ادبیاتی که مهر و محبت دارد مهم است. اینقدر که قشنگ حرف زدن مهم است، استفاده از الفاظ قشنگ مهم نیست. ادبیات هر شهری مهربان تر باشد به ایمان نزدیکتر است. ادبیات سازی در جامعه مهم است. از لحن خودم می توانم بفهمم که ایمانم چه تغییری کرده است. ادبیاتی که طعنه و تیکه انداختن را مرسوم کرده رواج بی ایمانی است. ادبیات جزیی از فرهنگ است.

این که معرفت داری بخشی از ایمان است. این که ایمان را اقرار کنی، بخشی دیگر است و این که عمل به ارکان داشته باشی بخشی دیگر. همه این سه بخش مهم است.

ولی حکم می دهد که کالای غربی مصرف نکنید. ما با زبان قبول می کنیم. هنگام خرید هم کالای داخلی می خرم. حتی اگر کالای داخلی هم نمی خری باید با زبان اقرار کنی. این اصلاً نفاق نیست. اقرار به ایمان است و در جامعه اثر مثبت می گذارد. آدم ها نمی توانند نقطه ضعفشان را درست کنند. اقرار و عمل شان را هم ترک می کنند. اگر نمی توانی عملی را انجام دهی نباید کل ایمانت را زیر سوال ببری. بحث ایمان مفصل است و حرف های زیادی هست که فرصت نمی شود مطرح شود.

جلد ۶۶ بحارالانوار روایات متعدد در حوزه ایمان آورده است. روایت ایمان سه بخش دارد. قبول با قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا تَكُونُ سَجِيَّتُهُ الْكُذِبَ وَلَا الْبُخْلَ وَلَا الْفُجُورَ وَلَكِنْ رَبَّمَا أَلَمَ بِشَيْءٍ مِنْ هَذَا لَا يَدُومُ عَلَيْهِ فَقِيلَ لَهُ . أَفَيَزِينِي قَالَ نَعَمْ هُوَ مُفْتَنٌ تَوَّابٌ وَلَكِنْ لَا يُؤَلِّدُ لَهُ مِنْ تِلْكَ النَّطْفَةِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت) / ج ۶۶ / ۶۳ / باب ۳۰)

در سجیه مومن دروغ، بخل و گناه نیست ولی چه بسا که

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع الْكِبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَمَا دُونَ الْكِبَائِرِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَزِنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ. (بحار الأنوار (ط - بيروت) / ج ۶۶ / ۶۳ / باب ۳۰)

از این روایت استفاده‌های زیادی شده است. هر وقت که کار اشتباه مسلمانی مورد سوال قرار می‌گیرد با این روایت، بحث ایمان را از گناه او جدا می‌کنیم. اگر کسی بخواهد ذات سبک زندگی را کار کند باید برود سراغ ایمان. توضیح دادیم که اگر ایمان سه جز دارد و انسان یک یا دو جزئش را داراست باید همان را حفظ کند و در درجه دوم ارتقا دهد. چون ایمان به راحتی از قلب خارج می‌شود.

بحث بعدی، بحث وصیت است. بوسیله حق، ایمان و امنیت ایجاد می‌شود. بوسیله حق، عمل صالح بوجود می‌آید. حق، ثابت واقع است. تغییر ندارد. انسان در بستر تغییر قرار دارد که همان خسر است. بوسیله یک ثابت غیر متغیر به یک بستر امن نقل مکان می‌کند که ایمان دارد.

بروز ایمان یعنی این که تغییر و تغیر نداشته باشد. توأصی به حق همگرایی با حق و گسترش حق است. توأصی به صبر هم دوام و پایداری ایمان است. انتهای مسیر صبر، ظفر و فوز است. این‌ها کلیت بحث است. بحث وصیت این جا مهم می‌شود. توأصی از باب تفاعل است. مولفه‌ها از تحلیل عقلی واژه است و با قرآن تایید می‌شود. با سوره کهف و انعام. حدوداً در ۲۱ آیه ریشه وصی تکرار شده است.

* آیه ۱۳۲ سوره بقره

و وَصَىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ نَبِيَّهُ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِي إِدْنَاءَ اللَّهِ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

وصیت‌نامه حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) است که در قرآن چاپ شده.

* آیه ۱۸۰ سوره بقره

كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.

این جا همین وصیت معمولی مورد نظر است. وصیت موجب امنیت بخشی است.

* آیه ۱۲ سوره نسا

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يُوَصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يُوَصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً أَوْ أَخًا أَوْ أُخْتًا فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يُوَصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ

وصیت با ارث همراه شده است. از سوره نسا به بعد وصیت ها تغییر می کند. از سوره انعام وصیت های خدا شروع می شود.

* آیات ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام

آیات ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام بسیار مهم هستند. کنار هم قرار گرفتشان مهم است. در سوره انعام قرار گرفتشان مهم است. سوره انعام سوره ای پیوسته است. مثل سوره نور است. غایت وصیت ها را بیان می کند. وصیت برای رسیدن به ادراکات، علم و توجه نفس و فعل انسان است.

لعلکم تعقلون، تذکرون و تتقون.

شبهه این آیات در سوره اسرا هم هست. ولی واژه وصیت را نیاورده است.

در مولفه های وصیت علتش ذکر می شود.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَالِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱)

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲)

وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳)

گرفتاری انسان از عجله است. انّ هذا به تمام ماقبل بر می گردد. تشتت در صورتی ایجاد می شود که سبل غیر حق پیروی شود.

* آیه ۳۱ سوره مریم

حضرت عیسی در گهواره وصیت خدا را بیان می کند. حرف آخر عمر را ابتدای تولدش می گوید.

* آیه ۸ سوره عنکبوت

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

سوره عنکبوت تست ایمان است. سوره صبر است.

* آیه ۱۴ سوره لقمان سوره شکر است.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ

ساعت دوم

* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) سوره مبارکه یس

در واقع این موقعی است که (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ) (۴۹) صیحه‌ای می‌آید در حالی که مشغول جدال هستند و نمی‌توانند توصیه‌ای کنند یا به سمت خانواده‌شان برگردند.

توصیه، پیام آخر می‌شود. یعنی آن‌چه قبل هلاکت می‌آید. این‌ها را به خاطر داشته باشید که بعد سر هم کنیم.

* شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) (سوره مبارکه شوری)

«ان» مفسره است. یعنی کل وصیت این است. یعنی شریعت همان وصیتی است که منظور ماست. شریعت عبارت است از آن‌چه که به نوح و تو و ابراهیم و موسی و عیسی -علیهم‌السلام اجمعین- وحی شد. یعنی همه شریعت اسلام وصیت وحی خدا به نوح و پیامبر است. وصیت را خاص کرده است.

این وصیت، «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» است که شبیه سوره انعام است.

* وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) (سوره مبارکه احقاف)

بیشترین وصیت تا به اینجا به والدین است.

این خیلی آیه عجیبی است. فرصت بحث را الان نداریم.

* وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا ءآخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۱) كَذَّالِكُمَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْتَنُونَ (۵۲) أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳) (سوره مبارکه ذاریات)

اینکه همه شما نسبت به هر رسول تکذیب و مقابله دارید و او را ساحر و مجنون می‌خوانید آیا وصیت است؟ نه وصیت نیست. درست است که همه شبیه هم است ولی وصیت نیست. بلکه عاملش طغیان است. طغیان گاهی شبیه وصیت عمل می‌کند. وصیت از جنس ثابت بودنش است. ولی طغیان با اینکه به ظاهر ثابت است ولی به هیچ‌وجه محصول وصیت نیست.

* وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقْبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةٌ (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) (سوره مبارکه بلد)

یکی از شئون انسان کامل توأسی به حق و توأسی به مرحمه است. و توأسی بعد از اطعام و توجه به یتیم پدید می‌آید. فرایند به توأسی رسیدن «اهل عمل بودن» است. عبور از عقبه کردن مقدمه توأسی است. توأسی برای بعد دوره چهارم رشد است.

اگر بخواهیم یک معنی در بیاوریم باید ببینیم ۲۱ بار وصیتی که در قرآن آمده است به چه معناست. البته می‌توان وصیت را در هر سوره متناسب با غرض سوره معنا کرد. ولی ما کاری به معنای دقیقتر نداریم و می‌خواهیم معنای کلی را بیابیم:

- ۱) در موارد ذکر شده وصیت در کل قرآن امری مطلوب است.
- ۲) یک وصیت کننده، یک وصیت شونده و یک محتوای وصیت داریم.
- ۳) جریان و ثبات در وصیت موضوعیت دارد (از سوره مبارکه ذاریات می‌توان فهمید).
- ۴) حالتی از «امر» در آن وجود دارد و الزام آور است. در آن احکامی (مجموعه‌ای از امر و نهی‌ها) وجود دارد. حتی اگر در مورد خدا هم باشد می‌گوید که خدا به من امر کرده است که اقامه نماز کنم و ... بنابراین جنبه سفارش کردن در آن منجر می‌شود که حتی قوانین هم حالت دستوری و حکمی پیدا کند، یعنی کار وصیت این است که قوانین را هم به سمت حکم می‌برد.

در خطبه غدیر می‌فرمایند که من کنت مولاه فهذا مولاه، که قانون است ولی این دستور می‌شود، چون وصیت است جنبه انشاء پیدا می‌کند. یعنی علی (علیه السلام) مولایش می‌شود. این قانون به صورت انشائی باید اجرا شود زیرا که این وصیت است.

جالب بودن خطبه غدیر به ظرافت‌های آن است.

در سوره احزاب آمده است: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶)

شما از این چه چیزی را متوجه می‌شوید؟ یک قانون است که نبی بر نفس شما اولویت دارد. یعنی اگر او به شما امر کرد، امر او بر امر شما اولویت دارد. اولویت از کجا معلوم می‌شود؟

یک بچه و یک بابا، بابا از این بچه اولی است. انشاء بر خبر مقدم است.

وصیت کارش این است، اعتبار امر و نهی نسبت به هست و نیست است. یعنی طرف یک سری چیزهایی را می‌دانسته است که در وصیت، آن‌ها را روی باید و نباید و دستور می‌برد. هست و نیست را یک پله می‌آورد روی باید و نباید و قوانین را به واسطه امر و نهی‌ها فضیلت می‌دهد.

۵) وصیت به مقام وصیت‌کننده که مقام قابل اعتنا و لازم الاتباع است اشاره دارد. حتما در وصیت، مقام وصیت‌کننده لازم الاتباع است.

وصیت کارش این است که می‌گوید وجه خدا باقی است. در واقع نشاندار کردن وجه خداست. البته باید توجه کرد که وصیت‌کننده همیشه فانی نیست.

۶) الزاما وصیت‌کننده فانی نیست زیرا که خدا وصیت‌کننده است و باقی است.

نباید وصیت را معادل فنا و هلاکت گرفت. پس خاصیت وصیت ربطی به مرگ ندارد. بلکه وصیت معادل حیات و جریان است حتی وقتی که در مورد افرادی از انسان‌ها که در شرف مرگ هستند به کار می‌رود زیرا منجر به احیای اوامر آن‌ها می‌شود.

خدا وقتی سخنی یا وصیتی می‌کند حتما حکمتی دارد اینکه می‌گوید وصیت کردیم که شرک نوزد و به والدینش یاری رساند. این که وصیت کردیم در رابطه با عبودیت و احسان به والدین یعنی جریان و ثبات دارد، مجموعه‌ای از اوامر و نواهی است، حتی اگر قوانین هم در آن باشد حالت دستوری و حکمی دارد، مقام وصیت‌کننده مقام قابل اعتناست و در آن ثبات وجود دارد، در رابطه با همین ۶ مورد وصیت خدا به انسان برای والدینش چنین می‌شود:

مجموعه‌ای از اوامر و نواهی است، قوانینی در آن است، سوما یک جریان ثابت دارد، لازم است مقام وصیت کننده حفظ شود و همه این‌ها شبیه «دین» می‌شود. یعنی مجموعه برنامه که تاکیدش بر امر و نهی است. یعنی وقتی خدا اراده کرده است به امری یعنی اینکه نسل به نسل و بدون انقطاع باید این امر انجام شود.

خدا امر نکرده که به پدر و مادر نیکی کنم بلکه به من وصیت کرد. وصیت جنبه خلافت دارد، یعنی وصیت کننده، وصیت شونده را به جای خودش با امری می‌گمارد. گویی وصیت کننده، وصیت شونده را به جای خود منصوب می‌کند.

۷) درون وصیت، «نصب» وجود دارد.

یعنی وقتی احسان به والدین می‌کنید، بدین معناست که شما خلیفه خدا در انجام این امر هستید.

خدا، قرآن را یک هویتی نازل نمی‌کند بلکه تدریجی نازل می‌کند. قرآن نازل می‌شود و می‌شود قرآن، بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید، انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، و این کل وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شود.

۸) می‌شود همه شریعت را و حتی تمام وحی را وصیت کرد.

با توجه به این مطالب وصیت به چه معناست؟

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی این عبارت یک قانون است. حال اگر وصیت بشود چه وجهی پیدا می‌کند.

خروجی وصیت چنین است؛ لازم است وصیت شونده نسبت به قانون:

۱) شان وصیت کننده را رعایت کند.

۲) متناسب به منویات و رضایت وصیت کننده آن را عملیاتی نماید.

۳) آن را در معرض عمل و تمسک قرار دهد.

کلمه تمسک بسیار برای وصیت مهم است. نمی گویند که به وصیت عمل کنید بلکه می گویند تمسک به جوید. قوه امساک و ماسکه معده چنین است، وقتی که انسان غذا را می خورد غذا در معده قرار می گیرد و به تدریج و با توجه به فعل و انفعالات معده و بدن جذب و هضم می شود.

امساک یعنی در نظر داشتن عنصر زمان و شرایط در انجام عمل. ما تمسک را چنگ زدن می گوئیم، در آیه الکرسی که می خوانیم فقد استمسک بالعروه الثقی. انرژی از معده و غذای درون آن به نسبت زمان و شرایط جریان می یابد. در امساک به هنگام بودن و جاری بودن است. و بالوالدین احسانا چنین است، خدا که مخلوق نیست، ولی اگر خدا مخلوق بود و پدر داشت حتما به پدرش احسان می کرد. و این از قاعده وصیت بر می آید. الان شما باید بگویید وصیت به چه معنایی است:

وصی:

تذکر دادن متفاوت از وصیت است، در وصیت علاوه بر تذکر، اجرا نیز مد نظر است.

بحث اختیار در مجموعه واژه های وصیت نیست، البته در امر و نهی اش هست. جریان ثابت و مستمر وصیت تا زمانی که امر، واقع شود ادامه می یابد. یعنی وقتی که پولی به وصیت شونده رسد، تا زمانی که پول تمام شود ادامه می یابد. اگر امر زمان بر باشد حتما جریانش هم زمان بر است. اگر امری باشد که زمان دار باشد، ثابت و مستمر بودنش به زمان و اجل محدود می شود. پس جریان ثابت و مستمر از اوامر و نواهی که وصیت کننده آن را برای وصیت شونده بیان کرده است.

تعریف آقای رجبعلی: کلامی است موکد، که امر متکلم را به واسطه التزام و تمسک مخاطب جاری می سازد و مخاطب به واسطه آن در جایگاه خلیفه متکلم قرار می گیرد.

نشانه بهتر بودن یک تعریف این است؛ ما حدودا ۴ الی ۵ دسته آیه راجع به وصیت داشتیم:

- ۱) توصیه هایی که انسان ها برای ارث شان می کنند.
- ۲) توصیه هایی که انسان ها به هم می کنند به اسم «سفارش»
- ۳) سفارش هایی که خدا به انسان می کند.

۴) سفارش‌هایی که انسان‌ها در مسیر حق به یکدیگر می‌کنند.

بهترین تعریف این است که در هر ۴ دسته به خوبی خود را نشان دهد. بهترین تعریف آن است که یکنواخت جواب دهد. عموماً در این تعاریفتان یک دستی می‌کشید. ولی تعریف باید بالانس باشد.

وقتی یک واژه‌ای باشکوه است ما حق نداریم تعریفی را از خودمان بیاوریم بلکه وقتی آن تعریف را با قرآن تعریف کنیم با شکوه می‌شود.

خانم شریعتمداری: انتصاب امری به فردی مورد توصیه به واسطه امری انشائی از جانب متکلم تا امر مطلوبی مورد جریان و بقا قرار بگیرد و نیز دیگران موصی را ملتزم بر امر بشناسند.

خانم ادیب: انتصاب شخصی برای جاری و محقق ساختن امری.

این تعریف مشکلی که دارد این است که ممکن است با یک سری واژه مشتبه شود. ممکن است یک سری اشتراک با یک سری واژه داشته باشد. هست واژه‌هایی که خدا برای انسان به کار می‌برد و یعنی، این واژه در جریان زندگی انسان می‌تواند جاری باشد.

خداوند به وسیله وصیت می‌خواهد ایمنی بخشی کند، یا خودش به بقیه وصیت می‌کند تا امنیت در جامعه ایجاد شود. یا انسان‌ها به یکدیگر وصیت می‌کنند و این برای امنیتشان است. در وصیت به طور طبیعی امنیت بخشی موجود است. ایجاد امنیت به واسطه اجرای امری است. هم کسی که وصیت می‌کند نیاز به امنیت دارد و هم خود امر وصیت امنیت بخش برای جامعه است.

به خاطر همین کسی که امری را وصیت می‌کند اولین و مهم‌ترین بحثش ایجاد اطمینان از اجرای آن وصیت است. منظورم به این است که امنیت ساختارمند به واسطه وصیت ایجاد می‌شود. ایجاد امنیت ساختارمند که به واسطه اجرای امری ساختارمند است. نزدیک‌ترین تعریف به کلمه «بما هو هو» است. در وصیت حتماً اتصال هست و ولایت و التزام. اولین کاری که می‌کنیم باید مولفه‌های اصلی را بیرون بکشیم.

ولایت یعنی قرار گرفتن کسی پشت کسی. حالا اگر کسی می‌خواهد از دنیا برود پشت کسی که زنده است قرار می‌گیرد یا خدا پشت انسان‌هاست.

اتصال یعنی وصل شدن به جریان. ممکن است به پول یا ارث متصل شود. پس حتما یک جریان لازم است. که گاهی اوامر و نواهی و قانون می تواند باشد.

التزام هم بحثش ضمانت تحقق برای خود و دیگران است. التزام از ناحیه خود وصیت کننده به خودش یا دیگران. پس ۳ مولفه پیدا کرد که این سه در ذات وصیت است.

ما وقتی که کار می کنیم و تمام می شود، از «واو» و «صاد» و «یاء» در آوردم. بعد از اینکه همه را در می آورید و گزاره می نویسید و می خواهید جمع بندی کنید می آییم از حروف کلام استفاده می کنیم. یاء نوعی خطاب است و التزام در مخاطب معنا می یابد. قبول کردن ولایتی که موجب اتصال به اوست و التزام آور است.

تعریف استاد اخوت از وصی (معنا شناسی):

قرار گرفتن کسی پشت کسی (ولی) در راستای کسی، به عنوان اتصال او به امری (جریان موقت یا دائم باشد)، همراه با مسئولیت برای خود یا دیگران. صاد بیشترین بار معنایی اش با اتصال است، شما به خوبی در تمام کلماتی که صاد دارد می توانید اتصال را ببینید.

آیا می توان گفت برخی واژه ها ذاتا فرایندی و برخی نظام ساز هستند؟ بله

اگر به تعریف بالا امنیت بخشی وصیت را اضافه کنیم تعریف کار کردی وصیت را خواهیم داشت.

آیا امر و نهی داریم که وصیت نباشد؟ بله. اقاموا الصلاه... ما گفتیم که کل قرآن را می توانیم بگوییم وصیت. ولی امرها را تک تک نمی توان گفت که وصیت هستند. امر به معنای ایجاد التزام به مخاطب نسبت به چیزی است.

ممکن است که بگویید که هر امری در درونش وصیتی دارد که اشکالی ندارد. ولی در وصیت انتقال ولایت بسیار مهم است. یعنی همان اختیاری که رسول دارد امیرالمومنین (علیه السلام) دارد و همان را ولی فقیه دارد به دلیل وصی.

ولایت منتقل شده یعنی چه؟ یعنی اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما وصیت می کند ما را وصی نمی کند. در واقع شما وقتی وصی انتخاب می کنید می گوید که من این اموال را به وارث منتقل کردم.

برخی وصیت‌ها خاص و برخی وصیت‌ها عام هستند. انتقال ولایت و امر از کسی به کس دیگر گفته می‌شود بدین معنا که شما از جانب من توصیه شده‌اید یعنی حجت بر شما در این امر تمام است. یعنی گویی من پیوسته این دو مساله را از شما طلب دارم و شما را عهده‌دار اجرای آن می‌دانم و شما نباید منتظر پیام دیگری از من باشید (این‌ها وصیت‌های عام است). در واقع کانّ انسان در وصیت‌های عام خودش آمر است و خودش مامور.

در ولایت عام امر و نهی به خود فرد واگذار می‌کند. عمل نکردن به وصیت عام یعنی کتمان ولایت خود. آیا کسی می‌تواند بگوید که اسلام به من نرسیده است؟ آیا کسی می‌تواند بگوید که من والدین نخواستم و احسان به آن‌ها را نمی‌دانم؟ این‌جا محل انتخاب و اختیار نیست بلکه محل التزام است. من به شما می‌گویم پاشو، شما نمی‌توانید دنبال استدلال باشید. اختیار در اینجا گفته نمی‌شود. یک سری نمازهای پدر بر پسر بزرگ واجب است، دیگر اختیار نباید مطرح باشد.

وصیت در خطبه غدیر

در خطبه غدیر به نظرم (این از کتاب تدبر در ساحت جامعه است و اینفوگرافی آن در کتابچه طارق آقای رجبعلی آمده است.) ما هم وصیت عام و هم وصیت خاص داریم. وصیت عام در اقامه غدیر است و وصیت خاص‌اش در وصی بودن امیرالمومنین (علیه السلام) است. خطبه خیلی مهمی است. اهل تسنن تقریباً همه شان خطبه را آورده‌اند ولی کامل خطبه را نیاورده‌اند. هر چند همین مقداری که ذکر کرده‌اند باید پرسیم که من کنت مولاه فهذا علی مولا، چیست؟ آیا رسول (صلی الله علیه السلام) نمی‌گوید الستّ اولی بالمومنین من انفسهم؟ و چگونه است که ولی را دوست معنا می‌کنند.

ما کل خطبه را بررسی نمی‌کنیم بلکه تنها بخشی از آن را مرور می‌کنیم. خوب است که به بهانه غدیر بخش‌هایی از این خطبه مرور شود. ابتدای خطبه راجع به حمد و ثنای الهی آمده است. خوب است که خود را ملزم به مطالعه آن کنید.

فراز بعدی:

وصایت را می‌فرمایند. امامت مطرح می‌شود. خلافت بیان می‌شود.

- خلافت کارش جانشینی است.
 - امامت قرار گرفتن در محل مراجعه است و دیگران به او مراجعه می‌کنند، (الامام کالکعبه) نیاز به نیاز درونی دارد.
 - وصایت به معنای جریان یافتن یا سیر انتقال نبوت به سمت مردم و در زنجیره مشخص است.
 - مفهوم ولایت از هم اعم‌تر است.
- این ۴ مفهوم ساختارهای خاصی دارند.

هر موقعی که در روایات شک مطرح می‌شود یعنی امری یقینی وجود داشته که به آن بی‌اعتنایی شده است.

برخی از فرازهای غدیر خم حتی مورد توجه شیعه هم قرار نگرفته است. من جمله قسمت زیر:

مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ أَفْهَمُوا آيَاتِهِ وَ مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَ اللَّهُ لَهُوَ مُبِينٌ لَكُمْ نُوراً وَاحِداً وَ لَا يُوضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَ سَائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعَلِّمُكُمْ أَنَّنِي مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَحِبِّي وَ وَصِيِّي وَ مَوْلَانِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْزَلَهَا عَلَيَّ

ما قدرت اینکه قرآن بخوانیم و بفهمیم که روایت چه گفته است را نداریم و قدرت این که روایت را بفهمیم که قرآن را بفهمیم هم نداریم. حضرت یک سری آیاتی که در رابطه با امیرالمومنین (علیه‌السلام) است ذکر می‌کنند، که هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر آن که علی (علیه‌السلام) در آن است.

مَعَاشِرَ النَّاسِ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

آدم وقتی خطبه غدیر می‌خواند حسرت می‌خورد که امیرالمومنین (علیه‌السلام) باید قرآن باشد.

همین طور آیات قرآن در خطبه ذکر شده است.

ان شاء الله همینطور که ما شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) را داریم قرآن را هم داشته باشیم. اگر در قرآن خوب تدبر شود خیلی بعید است که مذهب خود را تسنن قرار دهد. کسی که تدبر قرآن داشته باشد، نمی تواند غیر شیعه باشد. البته نه شیعه ای که ما هستیم. ما هم دلمان نمی خواهد که این گونه شیعه باشیم. شیعه ای که ما هستیم به اغوا و انحراف بسیار نزدیک است و نمی توانیم به اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک شویم. باید تصویرمان از اهل بیت (علیهم السلام) را با قرآن خواندمان اصلاح کنیم.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات